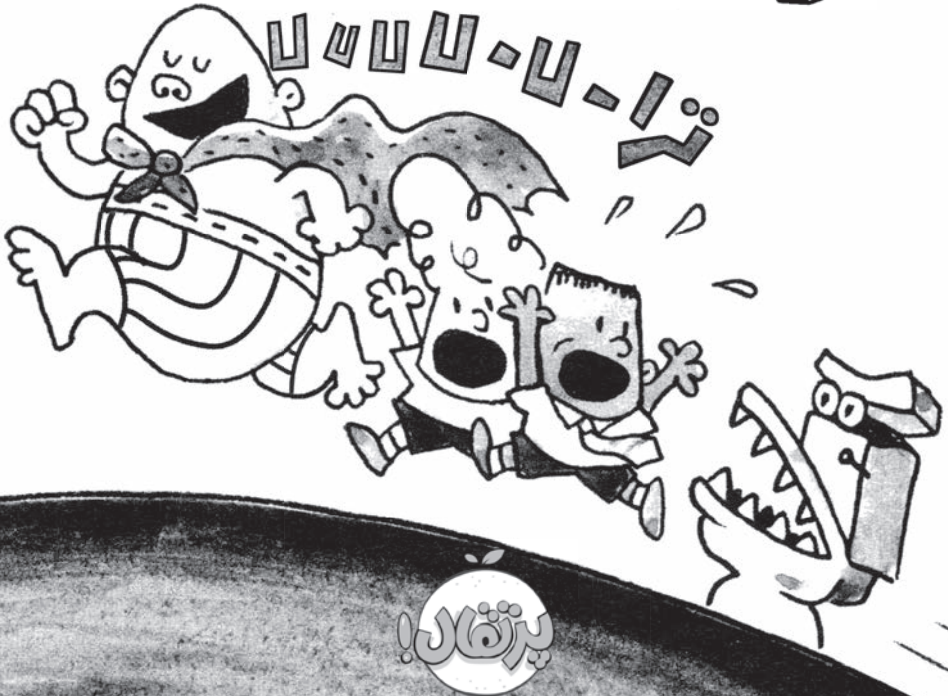


خدا جون سلام به روی ماهت...

# کابیتان زیر شلواری بهای توالت‌های سنگین



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



# کامپان زير شلوارى ملاى توالت هاى سبزگه

ديو پيلكى  
اميرحسين دانشوركيان

انتشارات پرتقال  
کاپیتان زیرشلواری  
جلد ۲: حمله‌ی توالت‌های سخن‌گو

نویسنده: دیو پیلکی  
مترجم: امیرحسین دانشورکیان  
ویراستار: فرناز وفاپی دیزجی  
مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور  
طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی  
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / افسانه قربانی  
مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۳۲-۸  
نوبت چاپ: اول - ۹۷  
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
لیتوگرافی: نقش سبز  
چاپ: پرسیکا  
صحافی: تیرگان  
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان



سرشناسه: پیلکی، دیو، ۱۹۶۶ م - Pikey, Dav  
عنوان و نام پدیدآور: کاپیتان زیرشلواری: حمله‌ی توالت‌های سخن‌گو / دیو پیلکی: [مترجم] امیرحسین دانشورکیان.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۶  
مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص:، مصور: ۱۴/۵×۲۰ س م  
فروست: کاپیتان زیرشلواری  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۳۲-۸ - دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۳۰-۴  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Captain Underpants and the Attack of the Talking Toilets  
موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰ م.  
موضوع: Children's stories, English -- 20th century  
شناسه افزوده: دانشورکیان، امیرحسین، ۱۳۷۱ - مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ک۲ ۸۸۴ پ / PZV  
رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۹۹۲۳۱



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



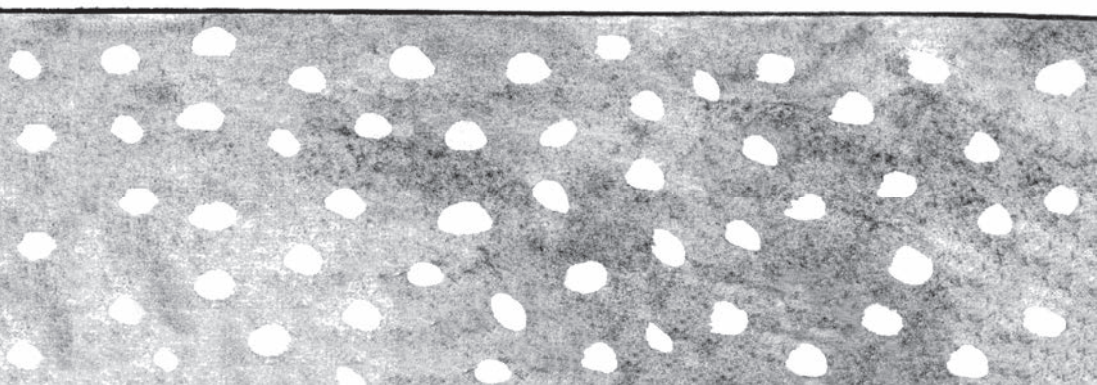
www.porteghaal.com



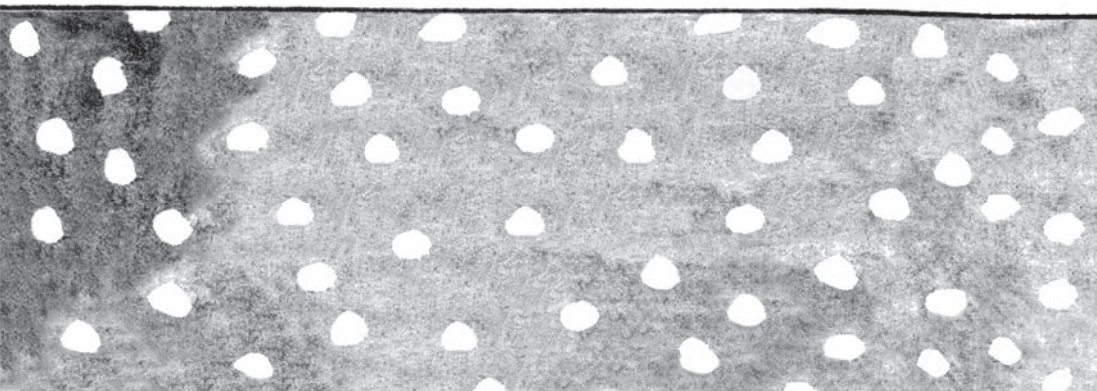
kids@porteghaal.com

# فهرست

- پیش‌گفتار: حقیقتی فوق سری درباره‌ی کاپیتان زیرشلواری ۹
۱. جورج و هرولد ۱۳
۲. این داستان ۱۷
۳. آن‌چه گذشت... ۲۱
۴. اختراع ۲۷
۵. چیزهای بزرگ‌تر و بهتر ۳۳
۶. همایش اختراع ۳۵
۷. گرفتنشون ۴۱
۸. همایش اختراع و جریمه ۴۳
۹. کاپیتان زیرشلواری و حمله‌ی توالت‌های سخن‌گو ۴۷
۱۰. یه اشتباه بزرگ ۵۵
۱۱. همایش اختراع، جریمه و اخراج موقت ۶۱
۱۲. اوضاع از اونی که بود بدتر شد ۶۳
۱۳. دیر شده بود! ۶۹
۱۴. حکومت توالت‌های سخن‌گو ۷۳
۱۵. با گوشت قیمه‌ای خامه‌مال تا آزادی ۷۷
۱۶. ابرتوالت ۲۰۰۰ ۸۵
۱۷. فصلِ خشونتِ آشکارِ افراطی،  
قسمت اول (همراه با برگ‌گردون) ۸۹

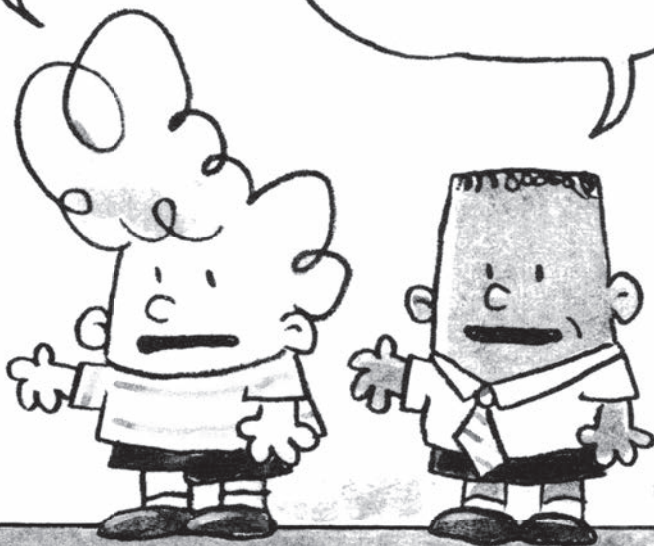


- ۱۰۵ . ۱۸ هرولد و خودکار بنفش
- ۱۰۹ . ۱۹ روبو لوله بازکن شگفت‌انگیز
- ۱۱۱ . ۲۰ فصلِ خشونتِ آشکارِ افراطی،  
قسمت دوم (همراه با برگ‌گردون)
- ۱۲۵ . ۲۱ پی‌آمد
- ۱۲۹ . ۲۲ خلاصه سرتون رو درد نیاریم دیگه
- ۱۳۰ . ۲۳ پسای‌آمد
- ۱۳۱ . ۲۴ مدیران امروز (یا همایش اختراع، جریمه،  
اخراج موقت و پیشگیری از همه‌ی این‌ها)



خواهشاً نذارین  
این کامیله  
بیفته دست  
آدم‌های بدذات.

سلام... ماییم دوباره!  
قبل از این‌که این کتاب  
رو بخونین، یه سری  
چیزها هست که باید  
بدونین... برای همین هم  
من و هرولد این جزوه‌ی  
آموزنده رو درست کردیم  
تا شما رو در جریان  
جزئیات قرار بدیم.





# حقیقتی فوق سری

## درباره‌ی کاپیتان

## زیرشلواری

نوشتی جورج بیرد و هرولدهاچینر  
(که همه چیز را احشا می‌کنند)

کامیک‌های خودشان را  
درباره‌ی قهرمانی به  
نام کاپیتان زیرشلواری  
می‌ساختند.

ترا  
لا  
لا  
لا  
لا



روزی روزگاری دو بچه‌ی باحال بودند  
به نام‌های جورج و هرولدهاچینر.

من هم  
همین‌طور



ما  
خیلی  
باحالیم

به جز مدیر  
بداخلاشان،  
آقای کراپ.



۱۹  
۱۹  
۱۹

به نظر همه کامیک‌هایشان خنده‌دار بودند.

هر هر هر هر هر هر هر



این شرکه آن ها انگلشتر  
سه بعدی هیپنوتیزم را  
خریدند.



یک روز، آقای کراپ داشت با جورج و هرولد  
بدرفتاری می کرد.



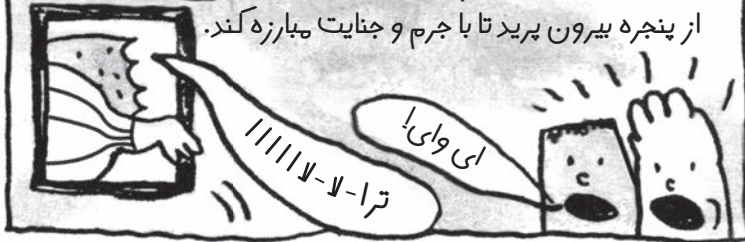
بعد او را به کاپیتان زیرشواری  
تبدیل کردند.



آقای کراپ را هیپنوتیزم کردند.



اما آقای کراپ فکر کرد واقعاً کاپیتان زیرشواری است.  
از پنجره بیرون پرید تا با جرم و جنایت مبارزه کند.



جورج و هرولد سعی کردند جلویش را بگیرند، اما اول  
باید دنیا را نجات می دادند.



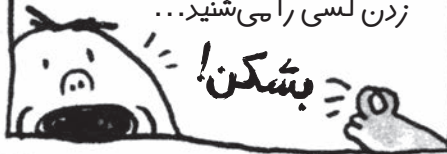
وقتی به مدرسه  
برگشتند، جورج روی سر  
کاپیتان زیرشلواری آب  
ریخت.



او دوباره به آقای کراپ تبدیل شد.  
اما یک مشکلی وجود داشت.



چون حالا (به دلایل عجیب و غریبی)،  
هر وقت آقای کراپ صدای بشکن  
زدن کسی را می شنید...



...تبدیل می شد به  
کاپیتان زیرشلواری!



خلاصه هر کاری می کنین،  
خواهشاً پیش آقای کراپ  
بشکن نزنین!

لطفاً لطفاً لطفاً  
بشکن نزنین!



این پیغام هشدار می بود از سوی  
جورج و هر و لاکه کیا کان همه چیز را  
حاشا می کنند!

پایان



شرکت کاهیک‌های  
خونوی درختی

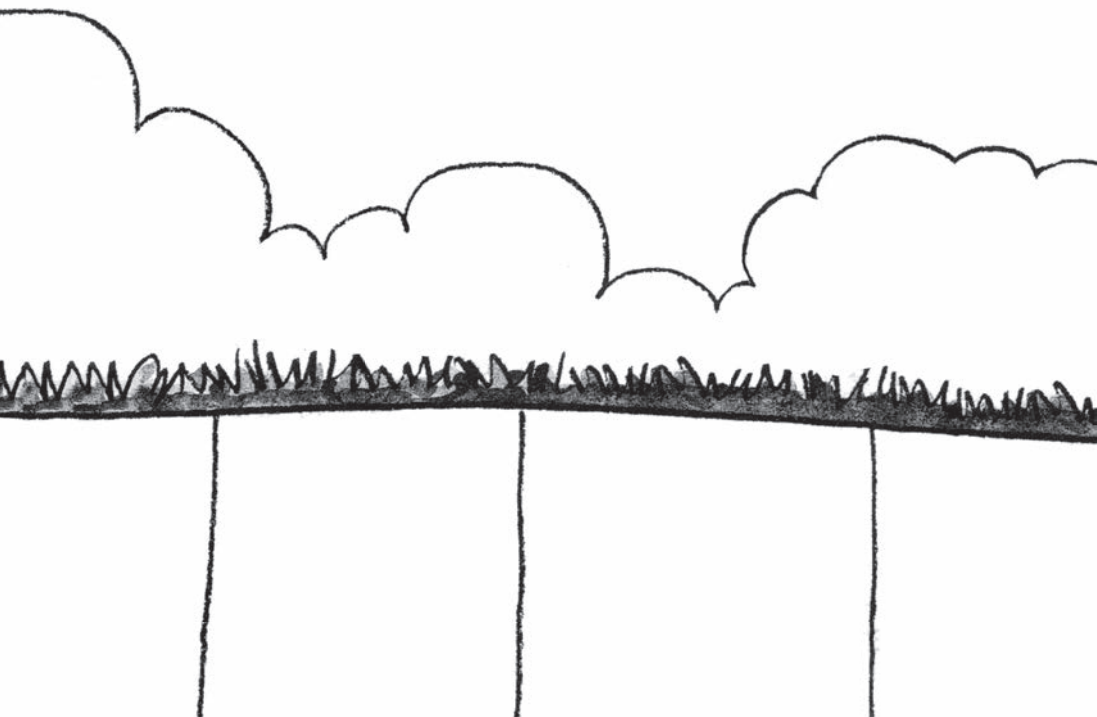
# فصل ۱

## جورج و هرولد

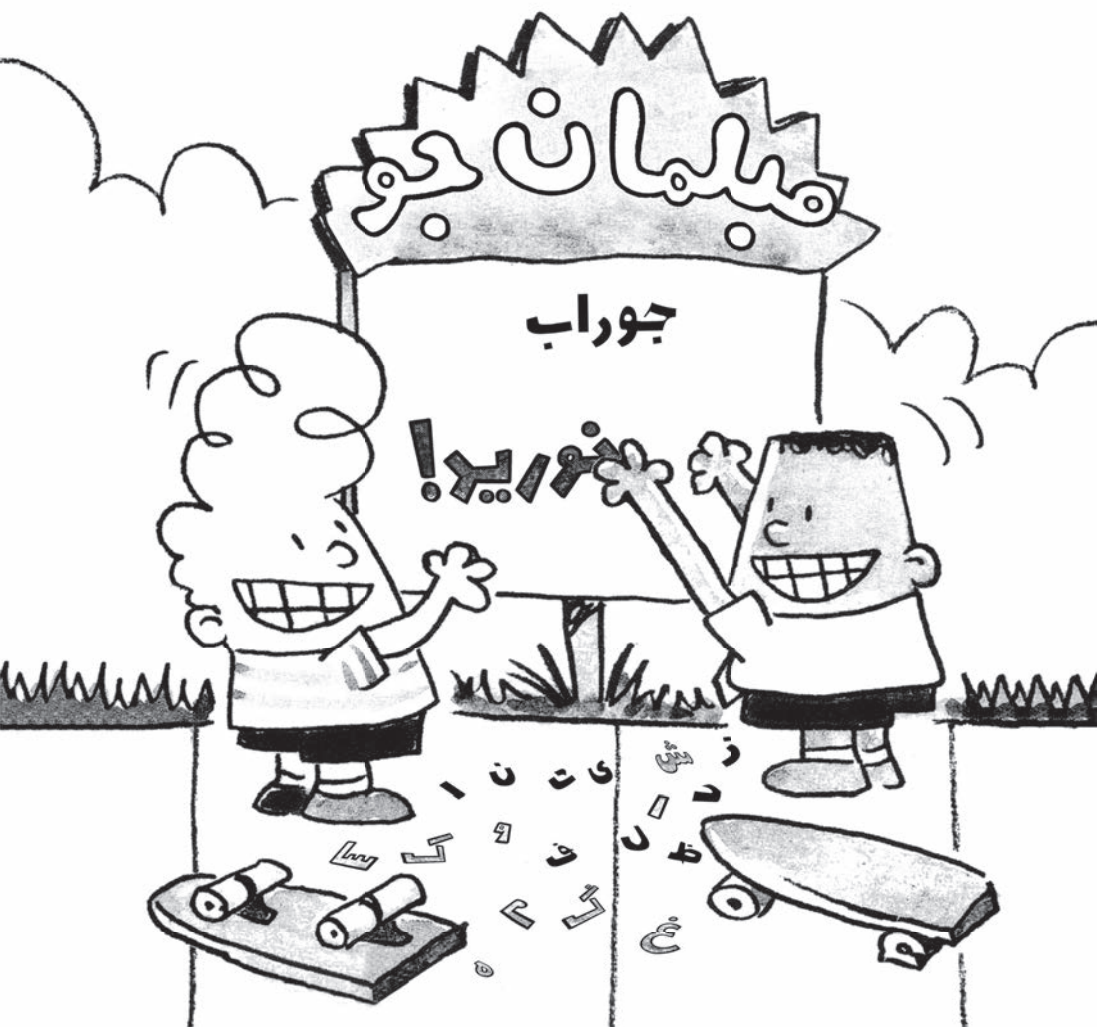
این‌ها جورج بیرد و هرولد هاجینز هستن. جورج اون  
بچه راستیه‌ست که کراوات زده و کله‌ش پَخه. هرولد اون  
چیپیه‌ست که تی‌شرت تنشه و مدل موی بدی داره.  
یادتون باشه این‌ها رو.

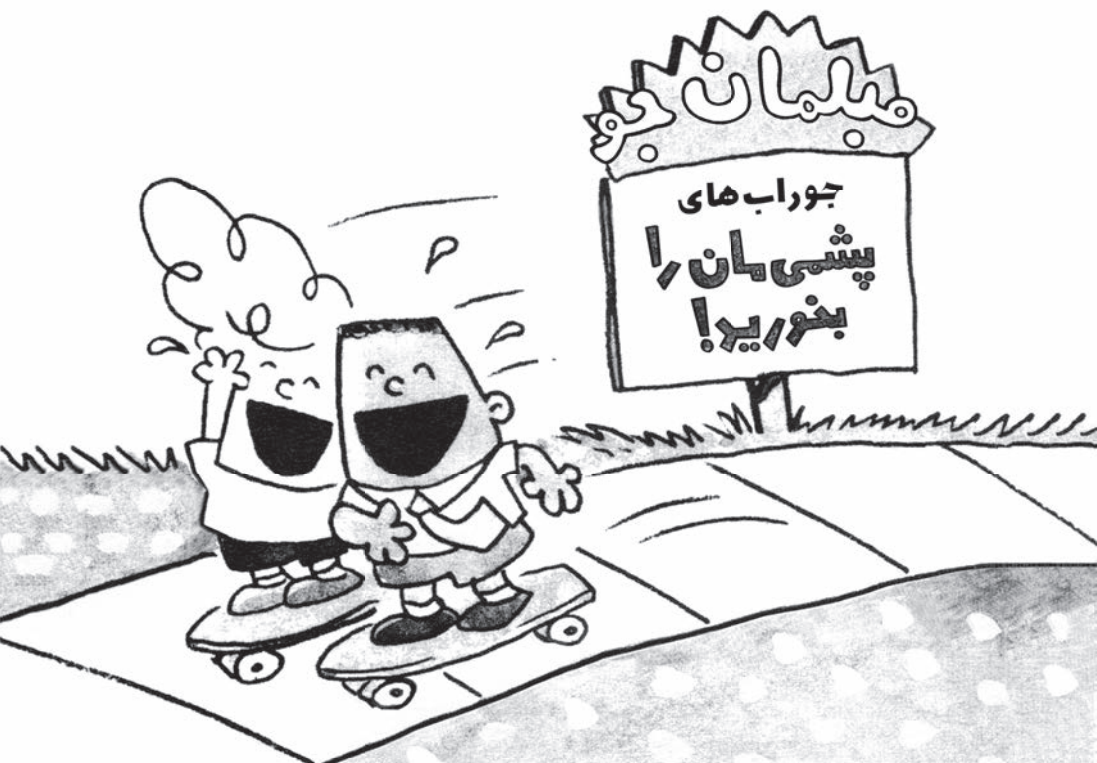


بسته به این که از کی پیرسین، احتمالاً کلی چیزهای  
مختلف در مورد جورج و هرولد می شنوین.  
معلمشون، خانوم ریبل، ممکنه بگه جورج و هرولد اخلاکگر  
هستن و اختلالات رفتاری دارن.  
معلم ورزششون، آقای میئر، ممکنه اضافه کنه که اونها  
بدجوری به یه گوشمالی حسابی احتیاج دارن.  
مدیرشون، آقای کراپ، احتمالاً کلمات منتخب بیشتری  
برای گفتن خواهد داشت. از جمله آب زیرکاهی و موزیگری  
تبهکارانه و «بالاخره یه روز مچ این پسرها رو می گیرم حتی  
اگه شده...» خلاصه، خودتون می دونین چی می گم دیگه.



اما اگه از پدر و مادرهاشون پپرسين، احتمالاً بهتون مي گن  
که جورج و هرولد باهوش، مهربون و خوش قلب هستن...  
حتي اگه بعضي وقتها يه کم مسخره بازي درمي آرن.  
راستش من هم حق رو به پدر و مادرشون مي دم.





ولی با تموم این‌ها، مسخره‌بازی‌هاشون بعضی وقت‌ها واقعاً می‌انداختشون توی دردسر. اتفاقاً یه بار این‌قدر انداختشون توی دردسر که نزدیک بود خیلی تصادفی کل سیاره رو با یه لشگر از توالت‌های شرور سخن‌گو نابود کنن! ولی قبل از این‌که اون داستان رو براتون بگم، باید این داستان رو براتون بگم...



## فصل ۲ این داستان

یه روز مطبوع توی مدرسه‌ی ابتدایی جروم هارویترز، جورج و هرولد که تازه از کلاس تقویتی ورزش اومده بودن، تابلوی بزرگی رو وسط راهرو دیدن. اعلامیه‌ی دومین همایش سالیانه‌ی اختراع.



جورج و هرولد خاطره‌های شیرینی از همایش اختراع  
پارسال داشتن، ولی همایش امسال یه کم فرق می‌کرد.  
جایزه‌ی نفر اول مدیریت یک‌روزه‌ی مدرسه بود.  
جورج گفت: «چه خوب! هر کی مدیر شه می‌تونه قوانین  
اون روز رو تعیین کنه و همه‌ی مدرسه هم مجبورن از اون  
قوانین پیروی کنن!»

هرولد داد زد: «باید امسال جایزه‌ی نفر اول رو ببریم!»  
درست همون موقع، سروکله‌ی آقای کراپ، مدیر جورج و  
هرولد، پیدا شد.



داد زد: «آ-ها! شرط می بندم شما پسرها یه کاسه‌ای زیر  
نیم کاسه تون هست!»  
جورج گفت: «نه واقعاً. فقط داشتیم در مورد مسابقه‌ی  
امسال می خوندیم.»  
هرولد گفت: «بله. می‌خوایم جایزه‌ی نفر اول مسابقه رو  
بگیریم و برای یه روز بشیم مدیر مدرسه!»



آقای کراپ خندید. «ها، ها، ها، ها، ها! یعنی واقعاً فکر می‌کنین بعد از شیرین‌کاری‌ای که توی همایش اختراع پارسال درآوردین، می‌ذارم تو مسابقه‌ی امسال شرکت کنین؟!»

جورج و هرولد لبخند زدن و یاد اولین همایش سالیانه‌ی اختراع افتادن...

